

دزدی از کتابخانه سلطنتی پایتخت

■ به دستور فتحعلی شاه قاجار برای نخستین بار در تهران، کتابخانه‌ای به نام «کتابخانه شاهنشاهی» در ارگ سلطنتی به منظور جمع‌آوری و حفظ آثار خطی و نقاشی کتب قدیمی تأسیس می‌شود که به‌مرور فضای بسیار مناسبی برای فعالیت هنرمندان در آن فراهم شد که هر کدام از آنها خود سهم مهمی در گردآوری و نگهداری این کتابخانه داشتند. در زمان سلطنت محمدشاه، مسوولیت نگهداری کتابخانه برعهده حاج میرزا آقاسی بود. اما متأسفانه وی نتوانست به‌خوبی از عهده انجام این امر برآید تا جایی که تعدادی از کتابهای نفیس را به میل خود به عنوان پاداش و هدیه به اشخاص مختلف بخشید. این بذل و بخشش ولیعهد ناصرالدین میرزا را عصبانی کرد و به همین دلیل از شاه خواست ریاست کتابخانه را به وی واگذار کند. پس از فوت محمدشاه، ناصرالدین شاه نام کتابخانه را به «کتابخانه سلطنتی» یا «کتابخانه موزه سرکاری» تغییر داد و برای توسعه این کتابخانه، کتابهای نفیس دیگری برای نگهداری در این مکان خریداری شد. البته علاقه و توجه ناصرالدین شاه را در امور کتابخانه نباید نادیده گرفت چرا که وی قسمتی از اوقات خود را در کتابخانه به مطالعه آثار خطی و نفیس می‌پرداخت. اما با روی کار آمدن مظفرالدین شاه و اغتشاشات داخلی، هرج‌ومرج و جنبش مشروطیت، دوران شکوفایی کتابخانه به فراموشی سپرده شد و مسوولیت و نگهداری کتابخانه برعهده لسان‌الملک گذاشته‌شد.

دزدی از کتابخانه سلطنتی

لسان‌الملک با سمت مدیر کتابخانه سلطنتی هیچ‌گونه درآمد و مستمری از دربار نمی‌گرفت و از طرفی آشفتنگی دربار قاجار در حدی بود که تا آن زمان کسی به فکر تهیه یک فهرست کامل از کتاب‌هاونقاشی‌های موجود در کتابخانه نیفتاده‌بود و هیچ‌کس به‌درستی نمی‌دانست چه کتلهایی در آن گنجینه موجود است، البته تمامی آثار کتابخانه دارای مهر سلطنتی بود ولی با این حال مانعی برای دزدی از این مکان محسوب نمی‌شد و به‌مرور تعداد بسیار زیادی از نسخ خطی و تابلوهای نقاشی نه تنها از کتابخانه بلکه از مملکت خارج شد. در اوایل حکومت احمد شاه و آرام شدن اوضاع سیاسی خرید و فروش کتب نفیس، خطی و تابلوهای نقاشی رواج یافت و به طور محسوسی در بازار دیده می‌شد که دلالان رسماً مشغول خرید و فروش این آثار بودند و دایماً در راه سفارتخانه‌ها و خانه خریداران در حال رفت و آمد بودند. این مساله سبب شد که توجه نظمیه به این موضوع جلب شود و در این حین



آزان‌ها متوجه شوند کتاب‌های ارزشمند نیز میرزا یعقوب حکیمی قرار دارد که وی قصد فروشش را به خارج از ایران دارد. بر اثر تعقیب موضوع و دستگیری میرزا یعقوب، کتاب مذکور که یک جلد خمسه نظامی با خط و تصاویر ارزشمند بود از خانه‌اش پیدا می‌شود و وی در بازجویی مجبور به معرفی لسان‌الدوله می‌شود. متعاقب آن، از خانه لسان‌الدوله چندین کتاب نفیس پیدا و وی دستگیری می‌شود که البته با قید ضمانت آزاد می‌شود. روشن شدن مساله سرعت باعث می‌شود که لسان‌الدوله اعتراف کند که کتاب‌ها را به وسیله دو برادر به نام اسکندرخان و ارشاک خان کرباس به فروش رسانده که هر دو آنها به کشور فرانسه فرار کرده‌اند و در تفتیش خانه این دو برادر در ۱۳ جلد کتاب نفیس که همگی مجهور به مهر سلطنتی بوده‌اند کشف و تحویل کلبنه وزرا داده می‌شود و در جست‌وجوهای مجدد از خانه‌های این دو مخصوصاً اسکندرخان ۲۰ جلد کتاب نفیس دولتی دیگر به دست می‌آید و به این ترتیب دولت به توقیف و ضبط اموال این دو برادر در تهران فرمان داد. هر چند که اموال ضبط‌شده در مقابل خساراتی که به کتابخانه سلطنتی وارد آمده بود بسیار ناچیز به حساب می‌آمد.

پایان نافرجام دزدی

سفارت ایران در پاریس دادخواستی به دادگاه فرانسه ارایه داد و تقاضای تجسس و تعقیب این دو برادر را کرد اما چون از خانه آنها در پاریس کتبی یافت نشد ماموران قضایی فرانسه دلایل دولت ایران را برای تعقیب آنها کافی ندانستند و این دو برادر از موقعیت استفاده کرده و به وین مهاجرت کردند و دیگر بازنگشتند و از جهتی، برخی کتاب‌ها در آمریکا به فروش رسیده بود که دولت ایران «مورخان شوستر» مستشار مالی ایران در سال ۱۳۰۱ ه‍.ش «علایی» وزیر مختار را برای پیگیری این موضوع راهی نیویورک کرد و شکایتی از طرف دولت ایران علیه خریدار کتاب‌ها به نام «دموت» تنظیم کرد اما متأسفانه دولت ایران نتوانست دلایل کافی در زمینه مسروقه بودن کتاب‌ها به دادگاه ارایه دهد. به این ترتیب به عید یاد غیرعمد آن مقدار از کتاب‌هایی که به آمریکا برده شد هرگز به ایران بازنگشت و تنها کتاب‌های موجود در خانه لسان‌الملک و آن دو برادر که در ابتدا پیدا شد به کتابخانه سلطنتی بازگردانده شد.

بر گرفته از کتاب اولین‌های تهران

با داریوش اسدزاده در مورد تهران قدیم

کافه‌های دیروز، کافه‌های امروز

فرزانه نیکروح متین



داریوش اسدزاده

آن خیابان‌های شهباز و شاه‌رضا ایجاد شد. وی همچنین محله‌های تهران آن دوره را شامل محله‌های سنگلج، چاله‌میدان، چاله‌حصار، عودلاجان، قنات‌آباد، خانی‌آباد، پاچنار، پامنار، گارماشین، گود عرب‌ها، گود زنبور‌کخانه و صابون‌رخ‌خانه می‌داند.

سرگرمی و تفریحگاه‌های مردم تهران قدیم
این هنرمند پیشکسوت از سرگرمی و تفرج‌گاههای مردم تهران قدیم در ۷۰سال گذشته سخی می‌گوید که ذکر آنها خالی از لطف نیست: «طبقات مختلف مردم، سرگرمی‌های متنوعی در آن دوران داشتند. مانند واگن اسبی، ماشین دودی، امامزاده داوود، قهوه‌خانه عرش، توپ‌مروراید و کافه و رستوران‌ها که به شرح هرکدام از آنها به‌طور جداگانه می‌پردازیم.»
واگن اسبی: واگن اسبی که برای جابه‌جا کردن مسافران در تهران مورد استفاده قرار می‌گرفت، توسط اسب کشیده می‌شد و به متصدی حرکت و کنترل‌گر واگن، سورچی می‌گفتند، این واگن اسبی روی ریل حرکت می‌کرد که در سال ۱۳۰۷ ه‍.ق در زمان سلطنت ناصرالدین شاه به‌وسیله یک شرکت بلژیکی ساخته شد و به‌دلیل تازگی‌ای که داشت مردم برای تفریح کردن مدام سوار بر واگن اسبی می‌شدند.

ماشین دودی: از دیگر تفریحات آن دوره، سوار شدن بر ماشین دودی یا قطاری بود که بین تهران و شهرری کشیده شده بود و چون اسدزاده اظهار داشت که در زمان ناصرالدین شاه به‌وسیله خراسان، دولاپ، باغشاه، غار، رباط‌کریم، حضرت‌شاه عبدالمظیم، ارگ، نو، سردر، الماسیه خارج از تهران قرار داشت و دروازه‌های داخل تهران نیز عبارت بود از دروازه چراغ‌گاز، ناصریه، باب‌همایون، علاءالدوله و لاله‌زار که میان دروازه‌های داخل و خارج از تهران خندق بود که در زمان رضاخان، خندق‌های میان این دروازه‌ها پر شد و از

به هنگام حرکت از بالای آن دود بسیار غلیظی خارج می‌شد، به آن لقب ماشین‌دودی داده بودند و مردم برای زیارت حضرت عبدالمظیم و گردش در باغ‌های شهرری مخصوصاً در روزهای تعطیل و ایام سوگواری با استفاده از این ماشین به آن مکان می‌رفتند که سوارشدن بر این ماشین را از تفریحات خاطره‌انگیز خود می‌دانستند.

امامزاده داوود: امامزاده داوود، زیارتگاهی بود که مردم متدین و خدانشناس تهران در تابستان‌ها برای نذر و نیاز به زیارت امامزاده می‌رفتند. مسیر این امامزاده دشوار بود و مردم تا محله فرحزاد که مسیر ماشین‌رو داشت به آنجا می‌رفتند و سپس با الاغ و قاطر به‌دلیل کوه‌ها و راه صعب‌العبور، خود را به امامزاده می‌رسانند و ناگفته‌نماند به دلیل راه نامناسب تعدادی نیز جانشان را از دست می‌دادند. این امامزاده در آن دوران به‌صورت بسیار فقیرانه‌ای در میان دره‌ای قرار داشت و مردم با توجه به نذر و نیازی که داشتند، اشپایی چون فرش، قالیچه، سماور، شبقاب و… به امامزاده‌هدیه می‌کردند.

قهوه‌خانه عرش: هر طبقه‌ای از مردم، سرگرمی‌های مخصوص به خود را داشتند، عده‌ای نیز برای پر کردن اوقات فراغت خود به قهوه‌خانه می‌رفتند. در اواخر دوره قاجاریه در خیابان ناصریه، قهوه‌خانه‌ای وجود داشت به نام قهوه‌خانه عرش که با روایات شیرین لوطی غلامحسین، مردم را سرگرم می‌کرد و محل



که باعث برکت در زندگی می‌شد. گرفتن فال حافظ نیز در چند سده اخیر به رسوم شب پلدای تهرانیان اضافه شد که مخصوص دختران دم بخت خواهان گرفتن این

نخستین حمله تهرانی‌ها به سفارتی در دارالخلافه

■ تهرانی‌ها تاکنون چندین بار سفارتخانه‌های مختلف را مورد حمله قرار داده‌اند اما جالب است بدانید این قصه تسخیر و حمله به سفارت توسط مردم تهران سـر درازی دارد. از نخستین باری که تهرانی‌های قدیم به سفارتخانه‌ای حمله کردند، دو قرن می‌گذرد. ماجرا از این قرار بود که بعد از امضای عهدنامه گلستان بین دو کشور روسیه و ایران در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه، سفارتخانه روسیه بعد از سفارت‌های بریتانیا، فرانسه و عثمانی در خیابان نوفل‌لوشاتو شماره ۲۹ کشایش یافت. بعد از بازگشایی سفارتخانه روسیه بلافاصله دوره دوم جنگ ایران و روس بدون اعلام قبلی آغاز شد، اما با شکست ایران از روس، مذاکرات صلح بین این دو کشور آغاز شد که نتیجه‌ای جز انعقاد قرارداد ننگین ترکمانچای نداشت. پس از امضای این عهدنامه، بارون الکساندر گریبادوف به عنوان نماینده مذاکرات برای مبادله اسناد عهدنامه به تهران آمد و استوارنامه خود را تحویل فتحعلی‌شاه داد و در این فرصت طبق یکی از بندهای ترکمانچای از فتحعلی‌شاه درخواست کرد تمامی

زنان ارمنی و گرجی را که در ایران قلمت دارند، به سفارت روس تحویل داده تا به روسیه اعزام شوند. این تقاضا برای تهرانی‌ها بسیار گران آمد چراکه تعداد زیادی از این زنان به عقد و زوجیت تهرانی‌ها درآمده و مسلمان شده بودند. گریبادوف تحت فشار شاه، تقاضای خود را تعدیل کرد و گفت: اگر زن‌هایی که می‌خواهند در تهران بمانند خودشان نزد سفارتخانه اعلام کنند که بدون زور و اجبار به میل خود در تهران مانده‌اند، می‌توانند بمانند. البته در این میان گفته شد ماموران سفارت روس به خانه اصفالدوله رفته و زن گرجی را که در عقد زناشویی وی بوده‌اند به زور به سفارتخانه برده‌اند، انتشار این خبر موجب هیجان عمومی مردم و بستن بازار و دکان‌ها شد و با فرمان مجتهدی به نام میرزا مسیح، صدها نفر از اهالی تهران با سنگ، چوب، چماق و اسلحه سرد و گرم به سفارت روس حمله کردند و ۲۶ نفر از اعضای سفارت را به طرز فجیعی کشتند که جنازه ه‌شله‌شده گریبادوف هم در آن میان بود. از این حادثه فقط دبیر سفارت به نام «مالتسوف» جان سالم به در برد. وی چگونگی ماجرا را برای مقامات روسی گزارش داد و این مساله بهانه خوبی برای حمله روس‌ها به تهران بود اما چون روس‌ها درگیر اختلاف با دولت عثمانی بودنداز حمله سرغظنر کردند اما تزار نیکولای اول برای رفع کدورت بین دو کشور خواستار آن شد. یکی از شاهزادگان درجه اول ایران برای عذرخواهی به روسیه اعزام شود و این پیشنهاد پذیرفته شد و خسرو میرزا پسر عباس میرزا در اس هیاتی به همراه میرزا تقی‌خان (امیرکبیر) همراه الماس بسیار بزرگی برای پیشکش به تزار برای عذرخواهی راهی دربار تزار شد.

لاله‌زار

روایت‌های مختلف از وجه تسمیه محله زعفرانیه

■ به دلیل مجاورت کاخ شاهان پهلوی در محله زعفرانیه، این خیابان از همان ابتدا دارای شهرت و معروفیت شد تا آنجا که زمین‌های زعفرانیه نسبت به سایر مناطق دیگر تهران گران‌تر بود. داریوش شهبازی مورخ معاصر در زمینه توجه تسمیه این محله به‌نام زعفرانیه، تحقیقات بسیاری را انجام داده است که خواندنش خالی از لطف نیست: «محله زعفرانیه فاقد سابقه تاریخی مانند دیگر آبادی‌های همجوار چون اوین، تجریش و… است و تا زمان سلطنت ناصرالدین شاه ناهمی از زعفرانیه برده نشده است. البته گفته می‌شود که اراضی زعفرانیه همزمان با باغ فردوس توسط معیرالممالک خریداری شده و از طرف دیگر منوچهر سستوده، از وکلای میرز دادگستری در پیش از انقلاب، اظهار داشت که اراضی زعفرانیه توسط محمدشاه قاجار به یکی از کنیزان معروفش به نام زعفران باجی بخشیده شده است که البته صحت این موضوع محرز نیست.»

به هر صورت با توجه به دو روایت فوق تا دوران رضاخان، محله زعفرانیه به صورت بایر و بخشی از کشتزار کشاورزان شمیرانی بود. با ساخته شدن کاخ سعدآباد و خیابان‌کشی‌های جدید، این اراضی تقسیم و باغ‌ها را معروف به زعفرانیه کرد و آن طرفی احداث شد که البته باغ‌ها به مرور زمان از بین رفت و جایش را ساختمان و برج‌ها گرفتند. سلیمان بهبودی نیز در زمینه وجه تسمیه این خیابان به زعفرانیه در کتاب خاطراتش نوشته است:«موقعی که خیابان پهلوی از شهر به شمیران امتداد پیدا کرد، یک خیابان فرعی هم از ابتدای زمین‌های اسدآباد که مجاور و هم‌مرز باغ فردوس بود تا قسمت شمالی باغ اسدآباد یعنی تپه علی‌خان که امروزه به نام «شهبوند» است، امتداد یافت. موقعی که برای عبور از خیابان جدید به داخل باغ در می‌ساختند، در آن را به رنگ زعفرانی درآوردند. این در زعفرانی رنگ، خیابان را معروف به زعفرانیه کرد و آن طرفی دیگر با کمک شوکت‌الملک ۵۰ پیاز زعفران در سعدآباد کاشته شد که خوب به عمل آمد و این کشت زعفران هم نزدیک به خیابان زعفرانیه بود که به تدریج این خیابان زعفرانیه خوانده شد.»